

طرحی از حافظ

زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکرها

تألیف و تدوین
میر حسن ولوی



سرشناسه	: ولوی، میرحسن، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: طرحی از حافظ: زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکره‌ها / تألیف و تدوین: میرحسن ولوی.
مشخصات نشر	: تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	: ۳۸۸ ص.
شابک	: 978-964-401-535-9
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ ق - سرگذشتنامه.
موضوع	: Hafiz, Shamsoddin Muhammad, 14th century - Biography
موضوع	: شاعران ایرانی - قرن ۸ ق - سرگذشتنامه.
موضوع	: Poets, Iranian - 14th century - Biography
رده‌بندی کنگر	: ۱۳۹۵ ط ۴/و ۵۴۳۴/۵ PIR
رده‌بندی دیوید	: ۸۱۳/۳۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۴۴۱۲۵۵۲



انتشارات زوآر

- طرحی از حافظ
- زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکره‌ها
- تألیف و تدوین / میرحسن ولوی
- حروفچینی و صفحه‌آرایی / مریم لک
- لیتوگرافی و آماده‌سازی چاپ / عالمی
- نظارت بر چاپ و صحافی / فرناز کریمی
- شمارگان / ۱۱۰۰ نسخه
- چاپ / خاشع
- شابک / ۹-۵۳۵-۴۰۱-۹۶۴-۹۷۸
- حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ می‌باشد

□ تهران: خیابان انقلاب: خیابان دوازدهم فروردین: نبش شهید نظری: پلاک ۲۷۸

□ تلفن: ۰۳-۶۶۴۶۲۵۰۳-۶۶۴۸۳۴۲۳-۶۶۴۸۳۴۲۴-۶۶۴۸۳۴۲۴

□ قیمت ۳۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار نویسنده
۲۷	روش کار نویسنده
۳۱	فصل اول - زندگانی حافظ بر پایه منابع تاریخی و تذکرها
۳۳	زندگانی حافظ
۳۵	خلاصه‌ای از زندگانی حافظ - احاطه حافظ بر صورت گاه‌شمار
۴۱	تولد حافظ
۴۷	خانواده حافظ
۵۵	تحصیلات و استادان حافظ
۶۱	اوضاع فارس در دوران حافظ
۶۹	خاندان اینجو (آل اینجو)
۸۳	خاندان مظفر (آل مظفر)
۹۷	حافظ و جلال‌الدین شاه شجاع
۱۱۷	سلطان زین‌العابدین
۱۲۵	شاه یحیی
۱۳۱	شاه منصور
۱۴۳	دیگر امیرانی که مورد توجه حافظ بودند
۱۴۹	امیر تیمور گورکانی
۱	شعر حافظ
۱۶۷	دیوان حافظ
۱۷۷	سفرهای حافظ
۱۸۹	حافظ و شهر شیراز
۱۹۵	شاعران معاصر با حافظ
۲۰۵	درگذشت حافظ

۲۰۹	منابع و مأخذ
۲۱۷	نمایه
۲۲۵	فصل دوم - حافظ در تواریخ
۲۲۷	حافظ در منابع تاریخی
۲۲۹	۱- کتاب حبیب السیر
۲۳۳	۲- کتاب تاریخ فرشته
۲۳۷	۳- کتاب تاریخ راقم
۲۴۱	۴- تاریخ فارسنامه ناصری
۲۴۵	فصل سوم - حافظ در تذکرها
۲۴۷	نگاه کوتاه به سنت تذکره‌نویسی در ایران
۲۵۱	۱- تذکرة نفحات الانس من حضرات القدس
۲۵۳	۲- به رستا یا روضة الاخبار و تحفة الابرار
۲۵۵	۳- تذکرة شعرا
۲۶۱	۴- تذکرة مجالس العارفین
۲۶۳	۵- تذکرة هفت اقلیم
۲۶۷	۶- مجالس المؤمنین
۲۷۱	۷- سُلَم السماوات
۲۷۳	۸- تذکرة خلاصة الاشعار و زبدة الافکار
۲۷۷	۹- تذکرة عرفات العاشقین و عرصات العالین
۲۸۱	۱۰- تذکرة میخانه
۲۸۹	۱۱- تذکرة مرآت الخیال
۲۹۳	۱۲- تذکرة بهارستان سخن
۳۰۳	۱۳- تذکرة ریاض الشعرا
۳۱۱	۱۴- تذکرة آتشکده آذر
۳۲۳	۱۵- تذکرة خزانه عامره
۳۲۹	۱۶- تذکرة ریاض السیاحه
۳۳۳	۱۷- تذکرة دلگشا
۳۳۷	۱۸- تذکرة ریاض العارفین
۳۶۳	۱۹- تذکرة مجمع الفصحاء
۳۶۹	۲۰- تذکرة آثار عجم
۳۷۳	۲۱- تذکرة مرآت الفصاحه
۳۷۷	۲۲- تذکرة طرائق الحقایق
۳۸۳	۲۳- تذکرة ریحانة الادب

یادداشت استاد بهاءالدین خرمشاهی

بحمدالله در زبان فارسی بیش از هزار کتاب و احتمالاً بیش از دویست پایان‌نامه دربارهٔ حافظ و شناساندن شخصیت یا شرح شعرا و پایگاه و جایگاه رفیع هنری‌اش داریم.

سالی بیش از دویست چاپ علمی، انتقادی یا عادی و نیز نفیس از دیوان او منتشر می‌شود. نیز ۵-۶ لوح فشرده از شیواخوانی و نیز در حدود یک ثلث از غزل‌های او به صورت خوشخوانی (موسیقیایی) پدید آمده و بیش از ۵۰ خوشنویسی از کل دیوان، همه به همت دوستداران حافظ در دست است. همچنین سه دانشنامهٔ حافظ و حافظ‌پژوهی داریم که یکی به صورت نرم‌افزاری و دیگر کتاب و سومی در دست تأرین است. به قول معروف در خانهٔ هر ایرانی که قرآن هست، نسخه‌ای از دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، جود دارد.

حافظ دوستی و حافظ‌پژوهی از قرن‌ها پیش در هند، پاکستان، افغانستان، بنگلادش، آسیای میانه، به ویژه تاجیکستان و به ویژه در سرحد و بخارای فارسی زبان و همدل و هم فرهنگ با ایران و نیز با کشورهای اقلیم‌هایی که یاد داریم رواج دارد. همچنین کشورهای شمال غربی و غربی / ترکیه و بالکان و حتی کشورهای اروپای شرقی و غربی و هم در ایران، کشور زادگاه حافظ، حافظ‌گرا هستند.

ترجمه‌های کامل یا برگزیده و بهگرنی حافظ به بیش از ۸۰-۷۰ زبان انجام گرفته، و در حال افزایش است. شاید حافظ‌پژوهی پرکارترین و فعال‌ترین رشته از رشته‌های ایران‌شناسی امروز جهان باشد. اما با اینهمه، اطلاعات تاریخی و زندگینامه‌ای دربارهٔ حافظ اندک است و برای نخستین بار است که کتابی در زمینهٔ شناخت و شناساندن واقع‌گرایانه و غیرافسانه‌ای با عنوان *طرحی از حافظ / زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکرها* به کوشش دوست دانشمندم جناب *پروفسور سن ولوی جمع و تدوین شده* و از سوی انتشارات زوار انتشار یافته است.

از طرف دیگر تاریخ‌های کهن ما اکثراً بلکه جمیعاً سیاسی و سلسله‌ای است. به ندرت اطلاعات فرهنگی دربر دارد. باید شاکر باشیم که تذکره‌نویسی در کشور ما تاریخ دیرینه‌ای دارد اهمیت و فایدهٔ طرحی از حافظ در این است که آنچه خویان همه دارند به تنها دارد. جناب *مهندس زوی تخصص* اصلی‌شان کامپیوتر و پژوهش‌های کامپیوتری است و در این زمینه صاحب تألیفات عدیده هستند. اینک در مقام ادب‌شناسی و حافظ‌پژوهی، زندگی حافظ را از میان چهار تاریخ و بیست و سه تذکره جمع و تدوین کرده‌اند؛ و یک زندگینامهٔ بی‌سابقه بر مبنای آن منابع نیز به قلم خود نوشته و عرضه داشته‌اند که مرجعی معتبر و ارزشمند و روشن و روشنگر برای دوستداران حافظ و ادب فارسی است.

بهاءالدین خرمشاهی

اول مرداد ۱۳۹۵

پیشگفتار نویسنده

دو قرن هفتم و هشتم هجری در تاریخ ایران بسیار حائز اهمیت است. زیرا سرزمین پهناور ایران در این دوران بر آشوب عرصه تاخت و تازهای ویرانگر مغولان و اعقاب چنگیز خان شد و در این اثنا تاخت و تازها تیمور لنگ حمله ویرانگر خود را آغاز کرد.

اگرچه آسیب‌ها و خسارت‌های فراوان بر پیکر ایران و ایرانی وارد آمد، اما شعله‌های فرهنگی و ادبی به خاموشی نگرایید؛ از میان انبوه خرابی‌ها و کشتارهای وحشیانه، جوانه‌های هنری و ادبی رویدن گرفت و گره بر خوره خود، به آیندگان رساند و ماحصل آن ظهور بزرگانی شد همچون خواجه حافظ شیرازی.

پس از کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی^۱ (متوفی ۶۳۵ ق.)، عصری برای بزرگ ایرانی، سبک و روش قصیده‌سرایی اندک اندک از رواج افتاد و جای خود را به سرودن غزل ساده و عرفانی سپرد. در این برهه از تاریخ ایران گویندگان و سخنوران به «البها و عبارات موزون عرفانی روی آوردند و غزل‌سرایی اوج گرفت.

در این دوران بستر آشفته اوضاع اجتماعی زمینه‌ساز شکوفایی منظومه‌هایی عرفانی آمیخته به نکات تربیتی و اجتماعی شد. در میان گویندگان پهنه ادبی ایران، دو تن در غزل‌سرایی گوی سبقت از دیگران ربودند: سعدی که به «افصح‌المتکلمین» مشهور شد و

۱. کمال‌الدین اسماعیل متخلص به «کمال» و مشهور به «خلّاق‌المعانی»، از شعرای بزرگ ایران در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. وی که از ارادتمندان شهاب‌الدین عمر سهروردی بود، تاخت و تاز مغولان را به چشم خود دید و هم به دست آنان کشته شد. (نک. به مصاحب، دائرةالمعارف فارسی، ص ۲۲۶۰).

خواجه حافظ شیرازی، که بعدها به «لسان الغیب» شهرت یافت.^۱
حافظ توانست با استفاده از ادبیات و معانی قرآنی^۲، بهره‌گیری از عرفان ایرانی-اسلامی و همچنین با به کارگیری هنرمندانه از ذخایر ادبی پیشینیان^۳، خود را در قلب ادبیات ایران بنشاند. او نه تنها بر سخنگویان فارسی‌زبان بعد از خود تأثیر عمیقی گذاشت، بلکه اندیشمندان و ادیبان بزرگ و برجسته اروپایی همچون گوته^۴، امرسون^۵، نیچه^۶، تاگور^۷ و آندره ژید^۸ را نیز از دریای معنا و ادب خود بی‌بهره نگذاشت.^۹

۱. به قول شادریان محمدعلی فروغی می‌توان بر سبیل تشبیه سعدی را دریا انگاشت و خواجه حافظ را کوه دانست. (نک. عالان، محمدعلی فروغی، ج ۱، ص ۲۵۵).
۲. گذشته از اثبات عمیق قرآن بر غزلیات حافظ، که خود او بارها به آن اعتراف دارد، «نظم پریشان» یا «ساختار پاشان» (incoherence) از تأثیرات ساختاری قرآن است بر دیوان حافظ. این نکته توسط حافظ‌شناس معاصر، بهاءالدین خرمشاهی مطرح شده است. (نک. به ذهن و زبان حافظ، چاپ هشتم، ۱۳۸۴ و حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۳۴).
۳. استفاده هنرمندانه حافظ از ریشه‌های مختلف از خود مانند: رودکی، فردوسی، خیام، سنایی، خاقانی، نظامی، عطار، مولوی و سعدی و دیگران در دیوان، منعکس است و می‌توان آنها را پی گرفت. (نک. به دکتر محمد معین، حافظ شیرین سخن، صص ۵۸۸-۶۲۵).
۴. گوته (Goethe): شاعر بزرگ آلمان (۱۷۴۹-۱۸۳۲ م.) با خواندن ترجمه دیوان حافظ، به قلم شرق‌شناس اتریشی، هامر پورگشتال که در سال ۱۷۹۴ میلادی آن را انتشار داده بود، به شدت تحت تأثیر قرار گرفت به طوری که حافظ را در دیوان غربی-شرق همزاد خویش نامید. (نک. به یوهان ولفگانگ گوته، دیوان شرقی، ترجمه شجاع‌الدین شفا، ص ۳۴؛ نیز نک. به دیوان غربی-شرقی، ترجمه کورش صفوی؛ بهاءالدین خرمشاهی، «گوته و حافظ»، نشریه زیباشناخت، پاییز و زمستان ۸۸، شماره ۱).
۵. رالف والدو امرسون (Ralph Waldo Emerson): نویسنده و شاعر آمریکایی (۱۸۰۳-۱۸۸۲ م.) به زبان و ادبیات فارسی عشق می‌ورزید. او به سعدی و حافظ بسیار علاقه‌مند بود و در حدود یکصد بیت از اشعار حافظ را به انگلیسی ترجمه کرد. (نک. به فرهنگ جهانپور، «حافظ و امرسون»، ایران‌نامه، بهار ۱۳۷۷، شماره ۲).
۶. فردریش ویلهلم نیچه (Friedrich Wilhelm Nietzsche): فیلسوف و متفکر آلمانی (۱۸44-۱۹۰۰ م.) که از طریق ترجمه با غزلیات حافظ آشنا شده بود درباره او چنین می‌گوید:
«ای حافظ بزرگ! تو از می چه می‌خواهی که این اندازه از آن حرف می‌زنی؟ تو خود می‌ هستی که عالم را تا ابد در مستی فرو برده‌ای. تو از می چه می‌خواهی؟» (دکتر ابراهیمی دینانی، حافظ معنوی، ص ۱۷۳؛ نیز نک. دارپوش آشوری، «شعر نیچه برای حافظ.»).
۷. رابیندرانات تاگور (Rabindranath Tagore): شاعر و فیلسوف هندی (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م.) در خانواده‌ای بنگالی زاده شد. اغلب نوشته‌های او به زبان بنگالی است. (نک. دکتر پروین دخت مشهور، «مشابهت‌های «رند» حافظ با «بانول» تاگور»، نشریه فلسفه و کلام، بهار ۱۳۸۰، شماره ۲۹).
۸. آندره ژید (André Gide): نویسنده فرانسوی (۱۸۶۹-۱۹۵۱ م.)، کتاب مائده‌های زمینی او معروف است. وی درباره حافظ چنین گفته است: «من همواره خوشبختی خود را در ساده کردن بزرگ‌ترین مسائل و مشکلات، در جایی یافته‌ام که حافظ از آن سرخوش و سرمست بود». (نک. دکتر پرویز ناتل خانلری، «حافظ شیرازی»، کتاب روح ایران، ص ۱۶۲).

حافظ دست به آفرینش غزلیاتی زد که می‌توان آن را اوج شعر کلاسیک ایرانی دانست. روانی و سلاست غزلیات حافظ از یک سو و چندبُعدی بودن آنها از سویی دیگر، شعر وی را در لفظ و معنا به اوج رساند و در قاف قله‌ای نشان داد که تاکنون هیچ عتقایی^۱ بر آن نایستاده است.

از ویژگی‌های بارز حافظ که مختصّ اوست و هیچ شاعر دیگری در آن با او برابری نمی‌کند، آن است که جذب‌کننده رنگ و بوی همه برجستگان و شاعران پیش از خود است؛ در عین حال شخصیت و هویت یگانه خود را از دست نمی‌دهد؛ گاهی اشعارش آغشته به اندیشه‌های خیامی است^۲، بعضاً در طرز سخن سعدی ذوق و قریحه خود را می‌آزماید^۳ و در برخی اوقات مانند روح پرشور و امیدوار جلال‌الدین بلخی ظاهر می‌شود.^۴

از ویژگی‌های کرم و ناز آن است که معانی بلند حکمی و عرفانی را در موجزترین و

۹. با اینکه شعر عموماً و اشعار بعضاً در ترجمه به زبان‌های دیگر با دشواری‌های جدی روبه‌رو می‌شود، اما باید پذیرفت که از راه همین ترجمه‌ها و ده‌ها و ده‌ها بزرگان سایر سرزمین‌ها مجذوب خواجه شدند و تحت تأثیر او قرار گرفتند. در بحث ترجمه اشعار حافظ (نک. دکتر شفیع کدکنی، «در ترجمه‌ناپذیری شعر»، مجله ایران‌شناسی، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۵۶).

۱. عتقا معادل سیمرغ در عربی است. مرغی افسانه‌ای به شکار که نمی‌شود و آشیانه بر جایی بس بلند دارد.
۲. اگرچه تأثیرات خیام بر حافظ انکارناپذیر است، اما نسخه خیام حتی بر خوشگذرانی از روی زهرآلودگی و بی‌معنایی زندگی است. خیام همواره داس مرگ را دور سر انداخته و می‌بیند و از اینکه روزی باید این جهان را ترک نماید، هراسان است؛ در حالی که حافظ خود را در دامن هراس و سرگردانی معطل نمی‌کند و از این رو طالب شادخواری و فراغ بال و عاشقی است. آن هم عاشقی نقدطلبانه.
صادق هدایت در مقدمه ترانه‌های خیام درباره مشرب خیامی چنین می‌گوید:

«... بدبینی هیچوقت گریبان او را ول نکرده، یکی از اختصاصات فکر خیام است که پیوسته با غم و اندوه و نیستی و مرگ آغشته است و در همان حال که دعوت به خوشی و شادی می‌نماید، اندیشه خوشی در گلو گیر می‌کند. زیرا در همین دم با هزاران نکته و اشاره هیکل مرگ، کفن، قبرستان و بیستی خیلی قوی‌تر از مجلس کیف و عیش جلو انسان مجسم می‌شود و آن خوشی یکدم را از بین می‌برد...»

(ترانه‌های خیام، ص ۲۳، نسخه الکترونیک)

۳. سعدی را می‌توان استاد مسلم حافظ دانست و بی‌تردید حافظ بدون سعدی حافظ نمی‌شد؛ به طوری که حافظ بیش از هر شاعر دیگری با سعدی عجین شده و در مکتب او طبع آزمایی نموده است. حافظ بیش از سی غزل به وزن و قافیه غزل‌های شیخ سعدی سروده است. (نک. علی دشتی، نقشی از حافظ)

در برخی از نسخ دیوان حافظ بیتی وجود دارد که در آن سعدی و خواجوی کرمانی ستوده شده‌اند:

استاد سخن سعدیست پیش همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

۴. در خصوص تأثیرپذیری حافظ از مولوی بلخی، (نک. دکتر عبدالکریم سروش، «حافظ و مولوی»، در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت حافظ، صص ۵۵۹-۵۹۷).

روان‌ترین ابیات گنجانده و با جادوی سخن و سحر بیانی که مختصّ اوست، اندیشه و شعر خود را شکوهمند و جاویدان ساخته است.

بی‌تردید حافظ با حوصله تمام به تراش شعرهای زمردگون خود می‌پرداخت و در مراحل به تغییراتی دست می‌زد. شعرهای او معرفت حکیمانه دارند که بسیار روان و زیبا به هم آمیخته شده‌اند. او عامدانه تلاش می‌کرد غزلیاتش را هرچه بیشتر در ایهام، ایهام^۱ و تلمیح^۲ در پیچد تا منظور نهایی خود را به سادگی در دسترس همگان قرار ندهد.^۳

اگرچه حافظ فیلسوف نبود و اسلوب فلسفی نداشت، اما از دیوان او چنین استنباط می‌شود که از راف کاملی بر علوم زمانه خود و از جمله فلسفه داشت و زیر و بم مکاتب کلامی زمانه خود را به خوبی می‌شناخت. از همین راه می‌توان عصاره فکر فلسفی و اندیشه‌های کلامی در میان جای غزلیات او به روشنی دید.

حافظ را باید ستوری از راه خواند که در دستان هیچ‌کس به درستی قرار نمی‌گیرد و از همین روی است که نمی‌توان او را به تمامی یا به روشنی تحلیل کرد. او چندوجهی و چندمشربی است و به وضوح نبرد را سرمه‌گر می‌خواند:

حافظم در مجلسی، دُرّدی‌کش در مجلسی

بگرایم سوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم

(غزل ۳۵۲)

صراحی می‌کشم پنهان و مردم دفتر انگارند

عجب گر آتش این رفتی در دفتر نمی‌گیرد

۱. ایهام در لغت به معنای به گمان افکندن است. در علم بدیع ایهام را چنین تعریف کرده‌اند: آن کلمه‌ای که دارای دو معنی باشد؛ یکی نزدیک (قریب) و دیگری دور (غریب) و ذهن مخاطب ابتدا به طرف معنی نزدیک برود و سپس به معنی دور که مقصود گوینده است، جلب شود. ایهام انواع گوناگون دارد. (نک. به غیث‌اللغات). مانند این بیت از حافظ که «خرابی» در آن به دو معنی به کار رفته است: ۱. مستی و بی‌خبری و ۲. ویرانی و نابودی.

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات بگویند که هشیار کجاست

۲. تلمیح یعنی نگاهی سبک به سوی چیزی کردن (غیث‌اللغات) و در اصطلاح بدیع آن است که در اشاره‌ای کوتاه ذهن مخاطب را متوجه موضوعی، قصه‌ای، اسطوره‌ای و یا آیه و حدیثی کنند. مانند:

بین که سیب زرخدان تو چه می‌گوید هزار یوسف مصری قتاده در چه ماست

که اشاره‌ای است به قصه مشهور یوسف و برادرانش در قرآن.

۳. بی‌گمان حافظ پیش از هر شاعر دیگری اشعار خود را اصلاح می‌کرد و به جرح و تعدیل آنها همت می‌گماشت. یکی از دلایل تنوع و تعدد نسخ دیوان حافظ همین موضوع است. (نک. علی‌دشتی، نقشی از حافظ، ص ۹۹: «مقدمه دیوان حافظ»)، به اهتمام سید محمد رضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد، ص بیست و یک).

من این دلق مرقع را بخوام سوختن روزی

که پیر می فروشانش به جامی بر نمی گیرد

(غزل ۱۴۹)

حافظ شاعری است که می توان او را چکیده و عصاره فرهنگ ایرانی - اسلامی خواند که در روح ایرانی تجلی یافته است.^۱ او قدرتی دارد که کهنگی بردار نیست و از این رو از چند قرن پیش مردمی ترین و پرمخاطب ترین شاعر ایرانی بوده و هست و از همین رو بیش از صدها بیت و مصرع از دیوان او به صورت ضرب المثل، در بین مردم به کار می رود.^۲

محمد گندام، گردآورنده (جامع) دیوان حافظ که سابقه هم درسی و هم صحبتی او را داشته است در این رابطه چنین می گوید:

«...مداوم به رنگ متین شیرین کرده و دهان خواص را به معنی مبین نمکین داشته، هم اصحاب ظاهر را به ابواب آشنایی گشوده و هم ارباب باطن را از او مواد روشنایی افزوده، در هر واقعه ای سخن اساسی را لایق گفته، و برای هر معنی غریبه ای انگیزه، و معانی بسیار به لفظ اندک خرج کرده و انواع اشعار در دُرُج انشاء درج کرده، گاه سرخوشان کوی محبت را بر جاده معاشقت و نظریازی داشته، و گاه صبر ایشان بر سنگ بی ثباتی زده؛

بشوی اوراق اگر همدرس سایی که درس عشق در دفتر نباشد
و گاه دُرُدی کشان مصطفی ارادت را به ملازمت پیر و رمغان و مجاورت بیت الحرام خرابات
ترغیب کرده؛

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما که پیر مغان خواهد بود»^۳

اگرچه حافظ خود را پشیمینه پوشی خوشخو می خواند،^۴ اما همواره در حال مقابله با زاهدان تندخو و صوفیان فرصت طلب است. حافظ در اشعارش برها، ام شیخ و زاهد و

۱. «حافظ حافظه ماست. ذهن و زبان و زندگی ما سرشته با حافظ است.» (بهاء الدین خرمشاهی، حافظ، ص ۲۳۵).

۲. برای آشنایی با برخی از ضرب المثل های یادشده، (نک. به بانگ جرس، پرتو علوی، ص ۱۴۹).

۳. «مقدمه دیوان»، به تصحیح قزوینی و غنی، ص «قا».

۴. سرمست در قباب زرافشان چو بگذری یک بوسه نذر حافظ پشیمینه پوش کن

(غزل ۳۹۸)

حافظ برخلاف زاهدان تندخو و بدخو، تساهل و خوشخویی را پیشه خود ساخته بود:

پشیمینه پوش تندخو از عشق نشینده است بو از مستی اش رمزی یگو تا ترک هشیاری کند

(غزل ۱۹۱)

صوفی^۱ را آورده است اما بیانش همواره رنگی از کنایه، طنز و انکار دارد:^۲

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد یاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
(غزل ۲۹۶)

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
(غزل ۲۰۰)

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
(غزل ۴۰۷)

حافظ خود را صوفی و رندی^۳ می خواند که به هیچ چیز سر فرود نمی آورد. او تنها

۱. «صوفی» یعنی پشم و «صوفی» یعنی پشمینه پوش. «صوفیه» جمع واژه صوفی است. فعل «تصوف» از صوفی مشتق شده به معنی پید کردن پشم در اصطلاح، کسی را صوفی گویند که دل خود را از خاطر غیر حق، صاف گرداند. در بعضی از شرح های عرفانی نوشته اند که، صوفی منسوب به صوفه است و آن قومی بود از اهل تجرد که در ایام قبل از اسلام به سمت مکبه می کردند (غیاث اللغات، ص ۵۴۴). ابوالفتح بستی، از شاعران قرن چهارم هجری در تعریف، صوفی چنین گوید:

«مردم در لفظ، صوفی اختاب کردند در قدیم، و آن را مشتق از پشم گمان بردند، و من این نام را ویژه کس ندانم جز جوانمردی که ساقی نوا و صفا یافت تا به صوفی ملقب گشت.»

(نک. محمد تقی بهار، سبک شناسی، ج ۱، ص ۱۷؛ نک. عبد الرحمن بدوی، تاریخ تصوف اسلامی، ص ۴۰). نخستین شخصی که نام صوفی بر خود داشت، پشم کوفی بود که در نیمه نخست سده دوم هجری می زیست. (نک. عبد الرحمن بدوی، تاریخ تصوف اسلامی، ص ۳۱).

میان عارف و صوفی تفاوت بسیار است، عارف جز درباره تناسخ نمی اندیشد در حالی که، صوفی در عرصه مکاشفات و خوارق عادات متوقف است؛ همچنانکه مولانا جلال الدین رومی مد بلخی فرموده است: «... تا صوفی ریش را شانه کردن، عارف به خدا می رسد.» (مناقب العارفین، ج ۱، ص ۴۱). از همین رو حافظ نیز بین این دو تفاوت قائل است و هر قدر که از صوفی انتقاد می کند، عارف را بزرگ می دارد.

۲. اینکه حافظ عنوان خواجه داشت و نه شیخ، می تواند قرینه ای باشد به این که او صوفی نبوده است. همچنان که خود می گوید:

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم یا جام پاده یا قصه کوته

(غزل ۴۱۸)

۳. رند، مردم محیل و زیرک، بی باک و منکر، و لاابالی و بی قید را گویند. رند، منکر اهل قید و صلاح است و ظاهر خود را ملامتی نشان می دهد اما باطنش سلامت باشد. (برهان قاطع، ص ۹۶۳). در غیاث اللغات (ص ۴۱۴) درباره واژه رند چنین آمده است: «رند منکری است که انکار او از امور شرعیه از زیرکی باشد نه از جهل. جمع رند رنود است.»

در اغلب منابع تاریخی (مانند تاریخنامه طبری، ج ۴، ص ۱۲۲۳؛ تاریخ بیهقی، ج ۴، ص ۲۳۵؛ محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، ص ۶۶؛ تنویر، تاریخ الفی، ج ۴، ص ۲۴۹۴؛ و دیگرانی از این دست) رند و رنود بار منفی دارد و به غارتگران و مردمان فرومایه اطلاق شده است. در میان شاعران ناصر خسرو، سعدی و مولانا رند و رندان را کم و ادامه در صفحه بعد

قلندری^۱ و قلّاشی^۲ را شأن خود می‌داند و مهتر از همه عاشقی است عیار^۳ و عالم‌سوز. حافظ عیاری است که گوشه میخانه را خانقاه^۴ خود کرده و از عجب خانقاهی به ستوه

→ ادامه از صفحه قبل

بیش نکوهش کرده‌اند، اما سنایی و عطار به دیده مثبت به آنها نگریسته‌اند.

رند و رندی از مهمترین مفاهیم کلیدی در نزد حافظ است به طوری که در غزلیاتش بیش از ۹۵ بار آن را مورد استفاده قرار داده و منظوری خاص از آن اراده دارد. اگر بتوان دو واژه بسیار مهم و پر مفهوم نزد حافظ سراغ گرفت همانا عشق و رندی هستند.

بهاءالدین خرمشاهی، حافظ‌شناس معاصر، درباره رندی حافظ چنین گفته است:

«... رندی به خصوصی است جامع‌الاطراف، متناقض و متوازن که فرصت و مجال نوسانش از ازل تا به ابد و از مسجد تا میخانه و از ایمان تا حوالی شک است...» (نک. ذهن و زبان حافظ، ص ۳۰) و نیز: «... رند تا کمی پیش از حافظ و بلکه حتی در زمان او هم معنای نامطلوب و منفی داشته است. چنانکه همین امروز هم بعد از آنکه معنای حافظ دوباره رند، به صورت کهنه‌رند، مرد رند، خرمرد رند، درآمده است.» (بهاءالدین خرمشاهی، ص ۲۱۰).

۱. قلندر در نزد عارفان مرتباً از روح است که شخص از قیود رسمی و تعریفات اسمی رهایی یافته و طالب جمال و جلال حق می‌شود. (نک. همان طابع، ص ۱۵۴۱). ریشه این واژه نامعلوم است، اما گفته‌اند که قلندر در اصل کلندر بود، به معنی کنده تراشیده. که در پس در می‌انداختند تا در گشوده نشود (غیث‌اللغات، ص ۶۸۰). در سفرنامه ابن بطوطه درباره شیخ جمال‌الدین ساوای آمده است که وی پیشوای قلندریه بود و سر و ریش ابروان خود را می‌تراشیده است:

«شهر کنونی دمیاط جدیدالاحداث است و شهر را در فرنگی‌ها در زمان الملک الصالح ویران کردند. خانقاه شیخ جمال‌الدین ساوای پیشوای گروه معروف قلندریان که ریش و ابروان خود را می‌تراشند، در دمیاط واقع است...».

ابن بطوطه داستانی در خصوص اینکه چرا قلندریه مو و ابروان خود را می‌تراشیدند، آورده است. (نک. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۶۸).

فرق میان قلندری و ملامتی آن است که ملامتی سعی در مکثوم ساختن عبادات و عادات خوب خود دارد در حالی که قلندری در پی خراب کردن عادات و عبادات خود است؛ از همین رو گفته شد: «قلندر لا ابالی است». (نک. حافظ شیرین سخن، ص ۴۳۳؛ فرهنگ اشعار حافظ، صص ۵۵۵-۵۵۱).

۲. قلّاش یا کلّاش یعنی زیرک و حیله‌گر. این کلمه فارسی است و به مردم بی‌نام، بی‌چین و مفاصل، مکار، می‌خواره، باده‌پرست، خراباتی و مقیم میکده‌ها اشاره دارد. (نک به لغت‌نامه دهخدا). حافظ خود در بیتی چنین می‌گوید:

ساقی بیار جامی و از خلوتم برون کش / تا در به در بگردم قلّاش و لا ابالی

(غزل ۴۶۲)

۳. عیار در لغت یعنی گریزنده، مرد تیزخاطر و بسیار آمد و شد کننده. همچنین مردی که نفس و خواهش خود را رها کند و به آن بیم ندهد و به هوای نفس عمل کند، تیزرو و تیزدو، تردست و زیرک. (ناظم‌الاطباء). تردست و زیرک و چالاک. (لغت‌نامه دهخدا). ذیل «عیار».

۴. خانقاه معرف خانگاه (خانه‌گاه) فارسی است. خانقاه محل تجمع، صوفیه بوده است. زاویه، رباط، تکیه و یا → ادامه در صفحه بعد

آمده است:^۱

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات تا خرقه‌ها بشویم از عجب خاتقاهی

(غزل ۴۸۹)

شاید بتوان عصاره و صفت ممیز اشعار حافظ را در دو واژه بسیار کلیدی و مهم خلاصه کرد؛ «عشق» و «رندی»:^۲

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد، نظر به عیب کند

(غزل ۱۸۸)

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست آن جا جز آن که جان بسپارند، چاره نیست
فرصت سمر طریقه رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

(غزل ۷۲)

همیشه پیشه من عاشقی رندی بود دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شد حافظ و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

(غزل ۳۲۷)

حافظ آزاداندیشی است که باکی از بشا، بآردن به باورها و اعتقادات عمومی ندارد و مرغ روح خود را از مسجد تا میخانه به پر از درمی آورد. او نگران دین و شریعت رسمی زمانه اش نیست، به همین جهت گاهی دل به هوا و دین یا کان خود می دهد و از زردشت نیز یادی می کند:

چون گل سوار شود بر هوا سلیمان وار سحر که مرغ دایه به نغمه داوود

به ادامه از صفحه قبل

صومعه نیز به همین معنا در نزد ملل دیگر متداول می باشد. (نک. سعید نفیسی، سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۲۸ به بعد).

۱. گرچه حافظ با خاتقاهیان درمی پیچد و آنها را به تیغ سخن می زند، اما به طور قطع و یقین نفس خود را در کوره های سلوک و گوشه نشینی گذاخته بود. (نک. علیرضا ذکاوتی قراگزلو «از روزبهان تا حافظ»، در مجموعه عرفانیات، ص ۸۹).

۲. «... عشق دستمایه و سرمایه رستگاری اخروی است، و رندی دستمایه و سرمایه خوش زیستن، یعنی گذران خوش [اگر نگویم خوش گذرانی]... اساس رندی بر عافیت طلبی فردگرایانه است.» (بهاء الدین خرمشاهی، حافظ، ص ۲۱۴). رندی «حکمت متعالی» حافظ است. (نک. بهاء الدین خرمشاهی، «از این دو راه منزل»، ص ۲۲۷).

به باغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
(غزل ۲۱۹)

او خود را در چهارچوب تنگ طریقت‌ها و مذاهب زمانه محصور نمی‌کند و بسته به شرایط به نیکی از شریعت‌های مختلف بهره‌هایی دلخواه می‌برد:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمان‌کشی شهره شدم روز الست
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یک سره بر هرچه که هست
(غزل ۲۴)^۱

مضامین بی‌می‌نزد در نزد او جایگاهی دارد و بعضاً از آنها استفاده می‌کند:

عزیز صبر به رغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
کجاست صوفی دستان بلبل ملحدشکل بگو بسوز که مهدی دین‌پناه رسید
(غزل ۲۴۲)

گاهی در لباس معتزله ظاهر می‌شود:

بگشا پسته خندان و شکر نون کن خلق را از دهن خویش مینداز به شک
چرخ برهم زخم از غیر مرادم نرود ن نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
(غزل ۳۰۱)

و گاهی چنان است که گویی اشعری مذهبی^۲ خالص شده و از در و دیوار وجودش جبرگرایی می‌بارد:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آن چه استاد دل کمت بگو می‌گویم

۱. چهار تکبیر زدن کنایه از پایان دادن و فراغت از کار است. در اصل به هنگام اقامه نماز متعزله این سنت چهار تکبیر و اهل تشیع پنج تکبیر بر میت می‌خوانند. در ادبیات فارسی، چهار تکبیر زدن بر چیزی، معنای زها کردن آن چیز است.

۲. معتزله یکی از جریان‌های اصلی کلامی در میان اهل سنت بود. معتزله بر خلاف اشاعره عقل‌گرا بودند. آنها بعضاً نظرات فلاسفه را با دین مخلوط و مزوج می‌کردند. ظهور معتزله در زمان بنی‌امیه در سال‌های ۶۵ تا ۸۶ هجری قمری رخ داده است. بنیانگذار آن، واصل بن عطا از شاگردان حسن بصری بود. (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی، ص ۲۸۰۲).

۳. اشاعره (جمع اشعری) نامی بود که بر پیروان مکتب کلامی ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری اطلاق می‌شد. اشاعره در معنای عام به سنت‌گرایان یا اهل سنت و جماعت گفته می‌شود. آنها در برابر عقل‌گرایان معتزلی، بر نقل و حدیث تأکید می‌ورزیدند و با ترک چون و چرا تمایل به جبر داشتند. (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی، ص ۱۵۴).